

شده بود؛ اینکه بعد از سال ها، خانه ام را سیاه پوش کنم، آن هم در محرم برای کسی که از کودکی اسمش در گوشم بود، در قلبم بود؛ همان آقایی که بابا همیشه می گفت برای مصیبتش باید اشک ریخت، برای عزایش باید خاکی شد.»

او ادامه می دهد: هر چه می خریدم، حس می کردم دارم ذره ذره به روضه امام حسین ^(ع) نزدیک تر می شوم. وقتی پارچه های مشکی را گرفتم، دلم لرزید. گفتم: آقا جان! قسمت شد خانه مان پرچم عزای شما را بالا ببرد؛ از ما قبول کن.»

در دل بازار، میان شلوغی، تمام فکر و ذهنش با حضرت سیدالشهدا ^(ع) بود. بار اولی بود که حس می کرد خرید هم می تواند عبادت باشد، اگر برای روضه امام حسین ^(ع) باشد.



● وقتی خرید هم عبادت می شود

برپایی روضه در شب های محرم، ماجرای دیگری دارد. قصه اش برمی گردد به شانزده سال پیش. حاج محمد می گوید: پدرم هفده سال پیش، سومین روز محرم از دنیا رفت. خیلی دوستش داشتم و خوب می دانستم که او بود که من را با اهل بیت ^(ع) آشنا کرد. برای همین تصمیم گرفتم در مراسم سالگردش در خانه برای حضرت ابا عبد... ^(ع) مراسم روضه خوانی داشته باشم. وقتی موضوع را با خدیجه خانم در میان گذاشتم، دیدم دل او هم درگرو امام حسین ^(ع) است. قرار شد پنج شب اول محرم روضه برپا کنیم.

سال ها برگزاری جلسه قرآن و دعا باعث شده بود بیشتر وسایل

● دل خوشی های خدیجه خانم

هر سال، پنج شب اول محرم در خانه حاج محمد روضه برپاست. هر شب حدود دویست نفر از آقایان محله می آیند؛ در خانه باز است و هر کسی می تواند در مراسم شرکت کند، بدون هیچ محدودیتی. اما محفل زنانه در طبقه اول و مختصر و خانوادگی است.

حاج محمد هر روز، نماز جماعت مغرب و عشا در مسجد عباسی می خواند و بعد آرام به خانه برمی گردد. پیش از شروع روضه، نگاهی به وسایل می اندازد، به محوطه حسینی در طبقه همکف، به چای و قند، به بیرق ها و صندلی ها تا مطمئن شود همه چیز آماده است. هر چند خیالش راحت است؛ می داند خدیجه خانم همه کارها را پیش از آمدنش ردیف کرده است.

خدیجه عابدین زاده هر روز حدود یک ساعت پیش از روضه، سماور را روشن می کند، طبقه همکف را گردگیری می کند و جارو می کشد، مژه ها و کتابچه های دعا را مرتب سر جای شان می گذارد. او که در طول سال میزبان بسیاری از مراسم مذهبی در خانه شان است، می گوید: از کار برای اهل بیت ^(ع) خسته نمی شوم. هر بار که دست روی فرش روضه می کشم، انگار دلم جلا می گیرد.

خدیجه خانم دوست دارد خودش جارو بکشد، خودش بادیست های خودش بساط چای را آماده کند و به استقبال اولین مهمانان روضه برود. این کارها برایش وظیفه نیست، دل خوشی است؛ «خدمت به اهل بیت ^(ع) توفیق می خواهد که نصیب من و محمد آقا شده است. باعث افتخار ماست که میزبان باشیم.»

● تربیت فرزندان حسینی

بالبختی روی لب از گذشته می گوید: روزی که روضه را شروع کردیم، هنوز نوه نداشتم. حالایی از نوه هایم، دختری چهارده ساله است که در همین فضا بزرگ شده. همان بچه ای که یک روزی نوپا بود، حالا خودش برای پذیرایی از خانم ها پیش قدم می شود. نوه های پسر هم در قسمت مردانه، با اشتیاق کمک می کنند. آن ها خودشان را خادم مجلس امام حسین ^(ع) می دانند و من چه چیزی بیشتر از این بخواهم؟ حاج محمد پس از شنیدن حرف همسرش، لبخندی می زند و می گوید: کارم چوب بری بود و مدتی است که باز نشسته شده ام. وقتی بچه هایم خیلی کوچک بودند و خودم جوان، یک وانت داشتم. شب های محرم با خانم و بچه ها سوار وانت می شدیم و به محفل امام حسین ^(ع) می رفتم. گاهی حتی در دو محفل شرکت می کردیم و در شب های تاسوعا و عاشورا گاهی در سه محفل حضور داشتیم. این طور بود که بچه هایمان را با عشق به آقا بزرگ کردیم.

● خانه ای که برای اهل بیت (ع) جان گرفت

در سه شب از این پنج شب شام هم به مهمانان می دهند تا از آن ها پذیرایی کنند. با اینکه باز نشسته است، همچنان خودش بانی این مجلس است و همه هزینه ها را می پردازد. هیچ وقت نه تنها در این سال ها کم نیاورده، بلکه می گوید: برکتش برمی گردد. هر چه خرج کنم، هزار برابرش به زندگی ام می رسد.

همان سال های اول روضه امام حسین ^(ع)، خانه شان را عوض کردند و دو کوچه بالاتر آمدند. حاج محمد از همان روز های اول که تصمیم به ساخت خانه گرفت، نیت خاصی همراهش بود؛ «همان اول رفتم سراغ استاد معمار و گفتم همکف خانه را طوری بسازد که مخصوص این مجالس باشد. به اتاق اضافه نیاز نبود؛ یک آشپزخانه و سالنی که جای قرآن خوانی، دعا و روضه باشد تا مهمان

آقا که می آید، راحت باشد.»

همکف خانه درست همان طور که حاج محمد می خواست ساخته شد؛ ساده، بی آرایش، اما پر از نیت خوب. هنوز مدت زیادی از تمام شدن ساخت و ساز و از سرگیری جلسات نگذشته بود که حاج محمد یک تصمیم دیگر هم گرفت؛ تصمیمی که از دل همان روحیه همیشگی اش می آمد؛ «به دوست و آشنا، به همسایه و هم مسجدی ها گفتم هر کس خواست جلسه ای برگزار کند، در هر مناسبتی خانه ما هست. اینجا فقط مال خودمان نیست؛ هر که دل درگرو اهل بیت ^(ع) دارد، اینجا برای او هم هست.»

رفته رفته، خبر دهان به دهان چرخید. بعضی ها محفل روضه شان و بعضی دیگر دوره قرآن هفتگی شان را به خانه حاج محمد آوردند. خانه ای که یک طبقه آن برای اهل بیت ^(ع) ساخته شده بود، حالا پناهگاهی است برای هر کس که دلش هوای امام حسین ^(ع) را می کند

یا قراری با قرآن دارد.

کم کم بین اهالی محل، اسم خانه حاج محمد عوض شد. یکی می گفت «حسینی» و دیگری می گفت «دارالقرآن». محله. نام ها مختلف است اما معنای آن ها یکی است؛ خانه ای که بوی ذکر، بوی توسل و روضه می دهد.

حاج محمد لبخند می زند و با رضایت می گوید: حالا حتی بعضی کلاس های مسجد عباسی هم اینجا برگزار می شود. کلاس های آموزشی برای بچه ها، بعضی دوره های تربیتی یا حتی کلاس های طب سنتی. اینجا فقط مجلس عزانست؛ جایی است برای آموختن و به همین دلیل از ساخت آن بسیار خوشحالم.

خانه ای که یک روز با عشق به قرآن و اهل بیت ^(ع) ساخته شد، حالا سال هاست که روشن است؛ با صدای تلاوت، با زمزمه دعا، با گریه روضه و با لبخند کودکانی که پای درس زندگی می نشینند.